

تقدیر از یک زحمت‌کش دلسوز

که هرگاه سلام می‌کنیم جواب می‌دهد
سلام بابا! کسی که دختران دانشجو را
دخترم، خطاب می‌کند و مراقب است
کسی از سرویس جا نماند و دختران را
جلوی درب خوابگاه پیاده می‌کند. شاید
کسی ایراد بگیرد که وظیفه یک راننده
سرویس ایجاب می‌کند این‌طور باشد،
ولی این سؤال به ذهن می‌رسد آیا لطف
بست این رفتارها را می‌توان نکاز کرد؟ آیا
منی شود دلیل این نوع رفتار را درک
نکرد؟ همه ما دانشجویان دختر در پس
رفتار راننده سرویس خود آقای تالویی
عزیز، لطفی را حس می‌کردیم که یک
پندر نسبت به دختر خود می‌تواند داشته
باشد. محبت دختر و پدري معالی است.
بوی فداکاری و از خود گذشتگی می‌دهد.
پس قرار بر این شد ساعت ۱۱ صبح همه در
تالار حکمت گردهم آییم و از مسئولین
حاضر در پژوهشگاه نیز دعوت کردیم تا

روز سه شنبه ۹۶/۱/۲۲ دانشجویان خوابگاه
دخترانه پژوهشگاه علوم انسانی به مناسبت
روز پدر در حضور تعدادی از مسئولین،
مراسمی را برگزار کردیم و از آقای تالویی
راننده سرویس پژوهشگاه قدردانی به عمل
آوردیم.
یک روز پیش از ولادت حضرت علی(ع)،
با دوستان خود در خوابگاه دختران
پژوهشگاه علوم انسانی نشستیم. چنین
روزی دختر را به یاد صلابت، مهربانی و
سخاوت پدر می‌اندازد. پدر برای
دخترش کوهی است استوار، که به او
تکیه می‌کند. آن روز در خوابگاه دغدغه‌ی همه
ی دختران تبریک روز پدر به پدران
مهربان بود که به پادمان افتاد که در
پژوهشگاه علوم انسانی کسی هم هست

نیکو همه یک / حرمت بر ماست
هر که نمک بود / نوانه و از همه دور
عطف بوسه بر ماست
فرم آقا / نقد که مردم بی‌بهره بر یاد



ماهنامه دانشجویی بیان

صاحب امتیاز: معاونت فرهنگی - اجتماعی

مدیر مسئول: بشیر معتمدی

مدیر اجرایی: منوچهر صابر

سر دبیر: حسین سعادت



هیأت تحریری: بهرام آقامحمدی، لیلا امیری فرد، سلمان کریم زاده، عاطفه کولیوند، سجاد مال میر و

لیلا مبشر

ویراستار: لیلا امیری فرد

طراح و صفحه آرا: سعید قهرمانی

پبل

نشریه دانشجویی
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال دوم، شماره چهاردهم، اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

به قلم سردبیر



حسین سعادت
دانشجوی کارشناسی ارشد
رشته علوم اقتصادی
Hosainacomm90@gmail.com

همه دوستانی که تا به اینجا در کنار ما
بوده‌اند و زحمات قابل توجهی کشیده‌اند،
تشکر و قدردانی می‌نمایم. دوستانی هم
که گاهی انتقاداتی به مطالب یا کلیت
نشریه دارند، می‌توانند از طریق ایمیل‌های
درج‌شده در قسمت بالای مطالب هر
شخص و یا از طریق ایمیل نشریه به آدرس
bayannashrieh1394@gmail.com
انتقادات و پیشنهادات خود را مطرح نمایند.
این موارد می‌توانند به ارتقای هرچه بیشتر
نشریه کمک نمایند.

۲۹ اردیبهشت، روز مهم و تأثیرگذاری در
کشور خواهد بود. روز انتخاب نامزد اصلاح
و سپردن مدیریت کشور به وی. این روز
مهم‌ترین روز در عرصه سیاسی کشور در
سال جاری می‌باشد و چشم امید مردم و
به‌ویژه افشار آسیب‌پذیر به انتخاب فردی
است که خارج از شعار، در عرصه عمل
خواسته‌های آنان را برآورده سازد و
شورونشاط و طراوت را باز دیگر به جمع
خانواده‌های آنان بازگرداند. مهم‌ترین
مسئله حال حاضر، فقر است که باید از
این کشور ریشه کن شود. دیدن دختر بچه
هایی که در کنار خیابان و بر روی زمین
سخت، التماس خریدن یک بسته دستمال
کاغذی را می‌کنند، دختر بچه‌ای که باید
در آن ساعت از روز در کنار دیگر
دوستانش در مدرسه به علم‌آموزی و
گذراندن خاطرات خوش بپردازد، واقعا
عذاب آور است و دل هر بیننده‌ای را
می‌شکند. این وضعیت درخور این
کشور و ملت با تاریخ چند هزارساله
و تمدن نیست. امیدوارم در
روز ۲۹ اردیبهشت، با گزینش
مردم اصلاح‌ترین نامزد
انتخاب شود و با جان و دل به حل
مشکلات موجود و به‌ویژه فقر، حتی
الامکان در محدودترین خواسته‌ها و نیازها،
پردازد.

ابتدا جا دارد رویدادهای مهمی را که در
اردیبهشت‌ماه سپری شد، تبریک و تهنیت
عرض نمایم. روز ۱۰ اردیبهشت، روز ملی
خلیج‌فارس، خلیجی که همیشه فارس
بوده و فارس باقی خواهد ماند و یکی از
مهم‌ترین گذرگاه‌های جهانی چه به
موجب مسائل امنیتی و چه مسائل اقتصادی
و سیاسی در کشور می‌باشد. ۱۱
اردیبهشت، روز جهانی کارگر که این روز
را، گرچه با تأخیر، به‌تمامی کارگران
عزیز و زحمت‌کش کشور تبریک می‌گویم
و امیدوارم خواسته‌های حداقلی این
عزیزان هرچه زودتر برطرف شود و قدر
دستان پنه‌بسته پدران این مرزوبوم را
بدانیم و قدردان زحمات آنان باشیم.
۱۲ اردیبهشت، روز بزرگداشت مقام معلم،
مظهر علم و دانش که این مناسبت گذشته
را به‌تمامی معلمان و استادان، عزیزانی که
عاشقانه و بی‌هیچ منی به پرورش فرزندان
این کشور می‌پردازند، تبریک و تهنیت
عرض می‌نمایم و سلامتی و موفقیت هر
چه بیشتر و بهبود وضعیت معیشتی را برای
خادمان این خاک و قشر محترم فرهنگیان،
آرزو دارم.
همچنین اعیاد شعبانیه را که سپری شد، به
تمام عاشقان و دلدادگان تبریک و تهنیت
عرض می‌نمایم.
نشریه بیان به شماره چهاردهم رسید و از

هویت فقر



نیلا امیری فرد
دانشجوی کارشناسی ارشد
رشته علوم اقتصادی
nila.ardeshir@gmail.com

فقر پدیده‌ای اتفاقی نیست، نتیجه‌ی یک انتخاب طبیعی تداوم‌یافته در طول تاریخ است. واقعیتی انکارناشدنی و پذیرفته‌شده از سوی جامعه انسانی است. مسئله‌ی فقر از جنبه‌های مختلفی همچون منشأ، چگونگی و راهکارهای مقابله با آن بارها در قالب مکاتیب مختلف فکری مورد کاوش قرار گرفته است. علاوه بر بررسی‌های علمی و فلسفی که درباره‌ی مسئله فقر صورت گرفته است جریان‌های فکری بسیاری پانگیزه‌ی مبارزه با فقر شکل گرفته‌اند و در جهان واقیت نمود و فعالیت داشته‌اند.

امروزه باوجود پوشش بسیار کم رسانه‌ها به ویژه رسانه‌های تصویری نسبت به این مسئله در پیش‌تداول جامعه نسبت به فقر این مسئله بیشتر یک مسئله عادی به نظر می‌رسد تا یک معضل جدی و برخوردی با آن همانند یک امر بدیهی است تا یک فاجعه زنج آوری بشری. همان‌گونه که ما امروزه طبق روال معمول شاهد نمایش جلوه‌های مختلف آن هستیم.

مطالعه این موضوع در علم اقتصاد نیز سابقه‌ی طولانی دارد و به‌صورت جدی مورد توجه اقتصاددانان شاخص تاریخ قرار گرفته است. در حوزه‌ی نو ظهور اقتصاد رفتاری رویکرد شناختی نسبت به فقر وجود دارد و به معنی فقر را در ارتباط با هویت افراد تعریف می‌کند. فقر میراث تاریخی برای عده‌ی زیادی از نسل امروز است. تا پیش از مطرح شدن مباحث اقتصاد رفتاری، اقتصاددانان فقر را از دید محرومیت مادی، مالی و درآمدی تحلیل می‌کردند، اما در این دیدگاه تمرکز بر روی شناخت نوعی جریان خود تقویت‌کننده است که فقر را از نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌کند و به دنبال پاسخ این پرسش هستند که چرا فقرا فقیر مانده‌اند. علاوه بر رفا، فقرا با مشکلاتی همانند نرخ بسیار بالای جرم و جنایت، آمار بالای زندانیان، زادوولد نامشروع، اعتماد به مواد مخدر و الکل، زمان سرپرست خانوار مواجه هستند. هویت و رفتار خود تخریبی فقر فقیر به تداوم فقر دامن می‌زند. در اقتصاد متعارف برای توضیح این رفتارها نظریه‌ای وجود ندارد لذا بدون شناخت کافی از آن به دنبال راهکارهای سطحی برای حل هستند.

نظریه‌ای که آکرلوف و وائل کراتتون با استفاده از مطالعات روان‌شناختی و جامعه‌شناختی در کتاب "هویت" ارائه کرده‌اند بر نقش هویت و تصمیماتی که افراد درباره‌ی این که دوست دارند چه کسی باشند می‌گیرند، تأکید دارد. در این نظریه، افراد با انتخاب هابزی روبرو هستند. یک گزینه این است که هویتی را انتخاب کنند که با فرهنگ غالب هماهنگ است. اما چنین هویتی با این آگاهی انتخاب می‌شود که احتمال پذیرش کامل وی به‌وسیله اعضای فرهنگ



مسلط و غالب کم است. اگر فرد فرهنگ غالب را انتخاب کند هزینه روان‌شناختی نیز برایش وجود دارد زیرا فرد با این انتخاب فرد متفاوتی می‌شود. خانواده و دوستانی که خارج از فرهنگ غالب هستند به احتمال زیاد واکنشی منفی به انتخاب وی نشان خواهند داد. پس احتمالاً افراد احساس می‌کنند که هرگز نمی‌توانند کاملاً تبدیل شوند. گزینه دیگر این است که هویت معین تاریخی را برگزینند که ایده آل‌هایش با فرهنگ غالب متضاد است. چون نسخه‌های فرهنگ غالب "رضای خواهی‌های خود" را تأیید می‌کند، فرهنگ متضاد خود تخریبی را تجویز می‌کند. هویت

سلمان کریم زاده
دانشجوی کارشناسی ارشد
رشته علوم اقتصادی
skarimzade@gmail.com

یکی از ژانرهای فیلم‌های سینمایی که تا چند سال پیش تلویزیون پخش می‌کرد، داستان تیم‌های ورزشی است که علی‌رغم آنکه در رشته ورزشی خودشان خیلی سرآمد نبودند با امکانات کافی را برای موفقیت در آن نداشتند، با پشتکار فراوان نهایتاً به نتیجه می‌رسیدند، نتیجه‌ای که در بعضی از فیلم‌ها در آن اذعان می‌شد که دیگر موفقیتی کسب نکردند.

البته جدای از این فیلم‌ها بعضی وقت‌ها که جدول تیم‌های برنده جام باشگاه‌های اروپا را هم نگاه می‌کنم، دیدن اسم تیم‌هایی که شاید امروز حتی نشانی از آنها در لیگ کنورشان نیز دیده نمی‌شود، همیشه برام جالب بوده و حس نوستالژیکی بهم دست می‌دهد، حس قدم زدن در لابلای تاریخ فراموش‌شده اما نه به قدمت ویرانه‌های آن.

یادآوری قهرمانی تیم‌هایی که شاید امروز کمتر کسی آنها را به یاد می‌آورد، قهرمانی‌هایی که روزی که حماسه‌شان را می‌ساختند، شاید به گمان اینکه در تاریخ جاودانه شده‌اند، پای کوی می‌کردند، خافل از اینکه یادآوری تاریخ جز در کتب و موزه‌ها و برای تماشا نیست و هرچند که در آن ثبت‌شده باشند، چند نفر در ورق

لاک‌پشت‌ها و خرگوش‌ها

اگر سرریه‌هایی خرگوش نبود احتمالاً پیروزی جز در رؤیا، برایش قابل تصور نبود. حالا حکایت ما هم همین است، خیلی وقت‌ها می‌جنگیم، از تمام انرژی مان استفاده می‌کنیم تا مسیر مسابقه امروز را با موفقیت طی کنیم و چه بسا پس‌از آن دیگر توشی برای راه رفتن بریمان باقی نمی‌ماند.

خودمان هم باورمان می‌شود که لاک‌پشت هستیم و همان قهرمانی برای اثبات تلاشمان کافی است، درحالی که در پس معنا تأیید کرده‌ایم که این فقط یک تبار است و آن‌هم فقط با اشتباه رقیب است که قهرمان شده‌ایم. رسیدن به قهرمانی اگرچه خوب است ولی اگر پس‌از آن نتوانیم قدم از قدم برداریم، تنها برای عبرت آیندگان خوب است که سرانجام آنان که ظرفیتشان را نشناختند و خواستند به‌مثابه لاک‌پشت داستان خرگوش و لاک‌پشت پیروز شوند، جز فضا‌ی برای یادآوری خاطرات و با پندآموزی دیگران نخواهد بود.

قدم گذاشتن در مسیرهای سخت نیازمند آمادگی قلبی است، زندگی فرد یا حیات یک نمدن مسابقه‌ای یکبارهای نیست که با تکمیر اشتیاقات رقیب پیروزی‌مان را جشن بگیریم. ابتدا باید خود را برای مسیری طولانی آماده کنیم، با شعار و یادآوری قهرمانی‌های قلبی یا حماسه‌های زودگذر، تمدنی ساخته نخواهد شد.



برو هر چه می بایدت پیش گیر...

با فلاتی باشید، منتظر بهار بایستید، به ۱۳۰۰ برگردید، به افزایش تولید برقی آسغالی بپردازید، نگاهتان به شاهزاده دور از وطن باشد یا فکر کنید که همه اینها کار خودشان است؛ می توانید هر یک از اینها باشید و در معنایی که من منظور دارم کنش سیاسی کنید. حتی باوجود هر کدام از این انتخابها بازمی توان یک بی تفاوت سیاسی بود. خلاصه که رأی ندادن هم می تواند یک کنش سیاسی باشد و این نوشته در این مورد هیچ توصیه یا استدلالی ندارد. کنش سیاسی معطوف به هدفی است. شما هدفی گزیده اید و رأی دادن ندادن است. بی تفاوتی سیاسی



این روزها بازار گرمی به راه افتاده که مدعی است مشکلات موجود راه حل فرهنگی دارند نه سیاسی: «می خواهی کشورت درست شود؟ از خودت شروع کن!»، «اینکه فکر کنی توی پر از اشکال می توانی جامعه ات را اصلاح کنی زاینده نوعی غرور و توهم است»، «تو اول از همه باید خودت را نجات بدهی»، ... به گمان من این شکل از توصیه ها به شدت غلط است؛ به خصوص که عده ای آن را بهانه ای گرفته اند برای بی تفاوتی سیاسی، منزه طلبی و زمست های کناره گیری. در واقع شاید حرف های درستی باشند که به بدترین شکل فهمیده شده اند.

کاملاً متصور است که من و شمای سالم، گیر یک والی ناسالم بقیتم و که کمک کزی زاینده شود؛ مگر از تأثیر حکومت مغولها بر روحیه و رفتار ما ایرانیان نگفته اند، مگر ادولف هیتلر روح نژادپرستی را در آلمانها ندیدید (با فعال نکرد). خلافتش هم ممکن است؛ مگر انفجار نور ما را منور نکرد؟

فعالیت سیاسی ای که من از آن دفاع می کنم قرار نیست شما را مجاب کند که خود را فدای جامعه تان کنید؛ قرار نیست به اینجا بیانجامد که انگشت سبیه دست راست را رنگی کنید. شما می توانید تا ۱۴۰۰

به هر حال نظریه ای که در این زمینه ارائه شده به نوعی یک مکمل است و در صورتی کارایی خواهد داشت که تدابیر و تلاش های اولیه برای حل این مسئله با اتخاذ سیاست ها و اختصاص منابع مالی کافی برای آن از سوی بخش تصمیم گیرنده و اجرایی در بازه های زمانی بلندمدت صورت گیرد. زیرا توجه به فقر و تلاش برای یافتن راهکار مناسب برای حل آن نسبت به هر مسئله ی دیگر ارجحیت دارد. به ویژه در کشورهایی که سیاست های را بدون توجه به



فقر و ماجیت زجر آور و وحشتناک آن برای بشریت، در جهت توسعه یافتن در پیش می گیرند و راهکارهای کوتاه مدت، متغیر، ساتیمالیستی و نمایشی را با انگیزه های پنهان برای مرتفع ساختن فقر ارائه می کنند. در کنار آمار رشد نسبتاً خوب بهداشت و تغذیه، فقر نسبت به قبل بیشتر شده است؛ با این اوصاف فرآیند توسعه یایی بدون در نظر گرفتن وضعیت رفاهی فقر عظیمی از کشور همانند ساختن برج های سنگی بر روی پایه های شیشه ای همچون فقرات کارگران است. از این رو با توجه به بافت و ساختار اجتماعی روانی فقر فقیر و ریشه یایی آن لازم است راهکارهای مناسب و کارشناسانه با فوریت طراحی شود.



به فکر آدمها مربوط است نه لگزشان. همین که هدفشان از سیاست ورزی مشخص باشد (یا تلاش کنید که آن را مشخص کنید) و برای رسیدن به آن هدف مسیری را یافته باشید (یا تلاش کنید که بیابید) و در آن مسیر به حد توانشان اهتمام بورزید، شما یک فعال سیاسی هستید. همین که در توجه به سیاست وظایف معرفتی و عملی خود را انجام دهید، شایسته این نامید.



طعم قهوه سرد عالی بود



۱ اردیبهشت ۱۳۹۶ بود که مراسم رونمایی برگزار شد، اما به دلایلی از جمله کم آمدن کتاب مراسم کنسل شده؛ مراسم اول را رفته بودم مکانش خیلی کوچک بود و پاسخگوی این جمعیت زیاد نبود، کتاب تمام شد و مراسم نیمه کاره ماند. اما این بار ناشر سعی کرده بود برای آقای نویسنده سنگ تمام بگذارد.

۵ اردیبهشت ۹۶ یوده وارد کوچه شدم، اولین بار بود مسیوم به این کوچه می خورد، کوچه ارشد - خیابان آبان جنوبی واقع در محدوده کریمخان، تابلوهای آن را که دیدم بشر رونمایی کتاب خودنمایی می کرد، وارد کافه گالری آ، آ، شدم حیاطی بسیار دلنواز داشت، حوض آبی فیروزه ای که فواره اش یاز بود و آجرهای سه سانتی فرمز ساختارش که دل آدم را می برد. حیاط کوچکش پر بود از آدم، صف بسیار طولانی شان جلب توجه می کرد.

در صف ایستادم ساعت ۱۶:۳۰ دقیقه بود در حالی که مراسم از ساعت ۱۶ شروع شده بود ولی با این جمعیت قطعاً زمان می برد تا به آقای نویسنده برسیم که کتاب را امضاء کند.

خانم جوانی جلوتر از من ایستاده بود و بی دردی از جمعیت عکس می گرفت، گفتیم: می تویم برسیم برای چی این قدر عکس می گیری؟ او که به نظر ۳۰ ساله بود گفت: من به امیرا خواهرزاده ام اومدم، اون شهرستانه و خیلی دلش می خواست تو این مراسم شرکت کنه و به من گفته پیام و برایش کتاب رو با امضای نویسنده بگیریم؛ الانم دارم برایش یا تلگرام عکس می فرستم و گزارش لحظه لحظه می دم؛ این جملات را با خنده می گفت؛ صف جلوتر رفت و حرکت، صحبتان را قطع کرد.

کتاب آقای نویسنده را باز می کنم و شروع می کنم به خواندن، از بیکار ماندن در صف بهتر است؛ در حیاط ایستاده بودیم و آسمان نیمه آبری بود و هوا عالی، یک بعد از ظهر بهاری فوق العاده. جلوتر که رفتم باران شروع شد چشم را باز کردم خائسی که بعد از من ایستاده بود گفت: می تویم زسر چتر شما بایستم؟ با لحن گفتیم بفرمایید؛ نامش را پرسیدم گفت: معادله هستم.

لبخند زد و ساکت ماند، خجالتی بود؛ مادرش گفت «لتمش خیلی خوبه تشویقش می کنم بنویسه اما می ترسه» مینا تکمیلی حرفای مادرش گفت: البته من نمایش نامه نویسی رو دوست دارم. جلوتر که می رویم می رسیم به آقای نویسنده، آقای روزبه معین؛ رمانش اسم جالبی دارد «قهوه سرد آقای نویسنده».

این نویسنده جوان و تازه کار با قلم زیبا و روانش مخاطبین را جذب کرده آن قدر که ساعت ها در صف بایستند تا از نویسنده محبوبشان امضاء بگیرند. به آقای معین که رسیدم بسیار متواضع بود برای روز جمعه و تمام شدن کتابش عذرخواهی کرد و گفت: «تو کشوری که سرانه مطالعه ناچیزی داره و کسی حمایتی از نویسندگی و کتاب نمی کنه داشتن مخاطبانی مانند شما ارزشمندترین داراییه، و ناراحتی و نارضاایتی شما مهربانان بدترین عذابه برای من...» تمام خستگی انتظارم در صف با چند جمله ساده و توابع نویسنده از بین رفت؛ امضا گرفتم، عکس گرفتم و باور کردم کمتر از کشورهای اروپایی و صف های طولانی رونمایی کتاب آنها نیستیم، به خود افتخار کردم برای کشورم و صاحبان فرهنگش.

به خروجی که رسیدم از مسئول فروش کتاب پرسیدم چقدر از کتابها باقی مونده؟ او با خوشحالی پاسخ داد: چاپ دوم کتاب هم تمام شده.

بیرون که آمدم ساعت عدد ۱۹ را نشان می داد، باران شدیدتر شده بود ولی مردم همچنان ایستاده بودند.





بهرام آقامحمدی
دانشجوی دکتری
رشته تاریخ ایران
Behram.akhmedy@gmail.com

اکنون با نزدیک شدن به انتخابات ریاست جمهوری، تئوتاب مبارزات انتخاباتی و تشکیلی ستادهای مختلف، شعارهای رنگین و پرابوتاب نقل محافل است. کاندیداهای مختلف مخصوصاً در مناظره های انتخاباتی که نقطه اوج این مسابقه است، سعی می کنند آخرین زور خود را بزنند و با هر وعده ای شده نظر مردم را به سوی خود برگردانند. در اثنای این جنگ و جدل و از میان صحبت ها اما می توان شاه کلیدی پیدا کرد که به نوعی می توان در ده های عمیق خفته و آتش زیر خاکستر جامعه ایران را از آن تشخیص داد و آن تکیه همه جریان ها به عدالت است. صحبت از فقر و حاشیه نشینی و شکاف طبقاتی و فساد و بیکاری و نودوشش درصدی ها در برابر چهار درصدی ها، همه را می توان در قالب کلیدی به نام بی عدالتی طبقه بندی کرد که بیشتر از ۸۰ درصد حرف های این کاندیدها دور این محور می چرخد. این که این کاندیدها چه میگویند و چه قول هایی می دهند فرغ بر اصل ماجراست؛ یعنی بی عدالتی در این کشور به اندازه ای دغدغه شده است که هر جریانی بخواهد رأی بیازد دستاویزی بهتر از آن پیدا نمی کند و این یعنی آتش زیر خاکستر؛ یعنی هر یک از جریان ها حکومتی که سال ها بر این کشور حکم رانده اند و در ابریک قدرت بوده اند به این نتیجه رسیده اند که صحبت از بی عدالتی بهترین حربه برای جذب توده ها است. این نشانه یک خواست عمومی می باشد که عمیق ترین دردهای مردم را نشانه رفته است. در واقع حتی دایره داران اصلاحات سیاسی و دموکراسی خواهی در ایران که طیف اصلاح طلبان هستند و در دوره های قبل انتخابات ریاست جمهوری، بر آزادی های سیاسی و مطالبات دموکراتیک، به حق انگشت می گذاشتند، در این میدان عمل جدید مجبور شده اند از فقر و بیکاری و فساد و نا عدالتی بیشتر از آرمان های گذشته شان حرف بزنند. در واقع به نظر می رسد همه جریانات متفق القول به این نتیجه رسیده اند که اگر نخواهند در هوا حرف بزنند و از جامعه بریده نشوند، باید به سخنگویان عدالت تبدیل شوند. شاید سخن گفتن از آزادی اندیشه و بیان و اجتماعات برای طبقه تحصیل کرده و طبقه متوسط که البته در سال های اخیر هر روز نجیب تر شده است، جذاب و شنیدنی باشد ولی برای طبقات پایین که زسر ضمرات فقر و نا عدالتی در تأمین اولیات

به مناسبت مناظره های انتخاباتی:

عدالت به یغما رفته، آتش زیر خاکستر جامعه ایران

(چه کسی می تواند سنگ عدالت را به سینه بزند)



مصطفی هاشمی طباطبائی
معاون رئیس جمهور
در دولت های ششم و هفتم



سید مصطفی میرسلیم
عضو مجمع
تشخیص مصلحت نظام



محمدباقر قالیباف
شهردار تهران



حسن روحانی
رئیس جمهور



سید ابراهیم رئیسی
تولیت آستان قدس رضوی



اسحاق جهانگیری
معاون اول رئیس جمهور

می دانند و به این راه می روند زیرا از این آتش زسر خاکستر خردارند و می فهمند که عمیق درد به اندازه ای است که تنها سخن گفتن از آن می تواند دل مردم را خشک کند و کیسه رایشان را آبتاشته اما سوال اینجاست این دایره داران پرسرو صدا تا به حال کجا بوده اند؟ آیا در گوشه های نشست و نظاره گر بوده اند یا بازگرا تا اثرگذار این صحنه بوده اند؟ آیا شرایط حال و فساد و فقر و نا عدالتی در دولت های غیر از دولت هایی که این جریانات زمام دار آن بوده اند شکل گرفته و تا معزز استخوان مردم رسیده است که حال همین ها برای سداوی آن پیش قدم شده اند. رویکردهای فکری و عملی این جریانات مانند، خصوصی سازی رانتی و دفاع از دولت حداقلی آیا اساساً ربطی به عدالت می تواند داشته باشد. آیا وزیران همه فن حریف که پولشان از بارو بالا می رود و از سادر وزیرزاده شده اند، می توانند ریشه و پی رانتی را بزنند که خود از سر و کول آن بالا رفته اند. شاید در زمینه آزادی های سیاسی و دموکراسی خواهی آن هم فقط از بعد سیاسی و نهایی حقوقی این دو جریان با هم تفاوت هایی داشته اند اما سر سفره اقتصادی و جهت گیری های کلان در عرصه اقتصاد، هیچ تفاوت ماهوی با هم ندارند و اگر شرایط حال بدین صورت رقم خورده تکتیک این افراد و جریانات در آن سهم دارند. البته اگر مقیاسمان دیدن شرایط جامعه و فاصله طبقاتی عمیق و فقر گسترده آن باشد، والا این افراد برای خودشان بهترین امکانات و زندگی ها را ساخته اند و باید نمره بسیار قابل قبولی از طرف هزار قایل و خواننده هایشان بگیرند. فقر و فساد و فاصله طبقاتی و نا عدالتی درد امروز جامعه ایران و صدایی است که اکثریت مردم با آن همراهند و همین امر این بحث ها را از حاشیه به متن آورده است، اما امکان اینکه جریانی واقعی از دل مردم بتواند سخن گوی این خواست ها شود به هیچ عنوان مهیا نیست و این فضای را به وجود آورده که به وجود آورندگان این شرایط خود را در نقش ناجی جا بزنند و داعیه حل مشکلاتی را کنند که نه در نظر و نه در زیست عملی شان بناوری به آن ندارند و اساساً نمی تواند برای آنان دغدغه باشد.

شالوده و زیربنای اقتصادی جامعه که چنین وضعی را به وجود آورده است به قول مارکس باوجود طوفان در آسمان سیاسی و با توجه به رویکرد عملی و نظری این جریانات و دغدغه های واقعی شان، نه چیزهایی که ادعا می کنند، پابرجا باقی خواهد ماند و تا باگیری جریانات مردمی واقعاً پرخاسته از نا عدالتی و دغدغه مند از درون خود طبقات و گروه های تحت فشار، همه این شعارهای بی پشتوانه، دود خواهند شد و به هوا خواهند رفت.

زندگی خود در مانده اند و هنوز حتی از تأمین خوراک و پوشاک و مسکنشان نیز آزاد نیستند، این دغدغه ها اساساً نمی تواند جذاب باشد. اما سؤال اساسی اینجاست که آیا هرکسی و از هر جریانی می تواند به این راحتی سخنگوی عدالت شود و خود را ناجی مردم و مبارز راه نا عدالتی بداند. این جریانات که حرف از عدالت اجتماعی می زنند چقدر در رویکردهای عملی و نظری شان پایبند به حرف هایشان هستند، چند درصدشان در زندگی شان طعم فقر و تبعیض و نا عدالتی را چشیده اند و اگر چندین بار شرایط حالشان با گذشته شان

چه نسبتی دارد. چند نفر از این میلیارد ها، حقوقی زیر پنج میلیون می گیرند، چند درصدشان جرئت ارائه فقط فیش حقوقی قنونی شان را دارند. آیا واقعا تبدیل شدن برج سازان و صاحبان فیش های نجومی به سخنگویان فقر و نا عدالتی در جامعه ای به غیر از جامعه ایران

لیخنند تلخ بر روی مردم نمی آورد. در کجای جهان خصوصی سازان و شبه دولتی سازان و صاحبان رانت های قدرت خود را می توانند داعیه دار مبارزه با نا عدالتی جا بزنند. ایشان در مسیری می روند که کلومترها با زندگی شان و باورهایشان فاصله دارد و این چیزی نیست که ندانند.